

قلی بیا مزه بدهم که ندای امرالله ناموصلی رسید .

درباره طهران

طهران بسیار مخشوش است واقعا مرحوم مظفرالدینشاه در باره رعایای خود ابدای کوتاهی نکرد ولی بهترین بود اول اهل ایران را تربیت کنند آنوقت حریت بدهند مثل این میماند که یک رزه ای تماما اسبهای فریه معلوف مدتها در صحاری و براری چریده تمام افسار داشته اند یکمرتبه افسارها را از سرشان بیرون آورند و آزاد کنند نتیجه این میشود که هرچ و مرج شود حالا دارند همدگر را میزنند و میکشند و ناسزا میگویند حضرات مدنیت میخواهند واقعا مدنیت خوب چیزی است ولی بشرط آنکه مبتنی بر اخلاق رحمانی باشد والا - مدنیت ظاهری که توپ کروپ و تفنگ هنری مارتین و اشیای مهلکه مضره باشد مدنیت نیست در ازمه سابقه که اسم تمدن نبود اگر سلطانی با سلطانی نزاع وجدال میداشت دو هزار یا سه هزار نفر کشته میشدند حال که مدنیت پیدا شده هر ساعتی صدها و هزارها نفر کشته میشوند مدنیت الهیه اگر بود مدنیت ظاهری هم بالطبع حاصل میشود ملاحظه نمائید که امر القیس پنج دانه صره تزد سموئیل یهودی که (گویا) در برالشام بوده امانت گذاشت نلك جزیره خیردار شد آمد

حوالی قلعه سموئیل را مسخر و محاصره نمود که صره هارا بگیرد سموئیل گفت نمیشود نمیدهم چون امانت است جنگید یکتفر بسر سموئیل را هم کشت و آخرنشد و امانت را از دست نداد تا آنکه پسر امر القیس آمد صره را تسلیم او کرد حال در کدام يك از نقاط اروپ چنین تمدنی پیدا میشود؟ معذلك اینها را از جمله حیوانات و چهارپایان حساب میکنند در صورتیکه در هیچ يك از ممالک تمدنه امروزه چنین تمدنی یافت نمیشود باری مقصود اینست که اینکه در ایران آسوده هستند الحمدلله احبای الهی هستند من مکررو موکد بآنها نوشتم که ابدادر سیاست دخالت نکنند الحمدلله که دخالت هم نکردند اینست که آسوده هستند و اگر بعضی هم غفلت کردند و دخالت نمودند ضررش بخود آنها وارد شد من مکرر اندر مکرر بآنها نوشتم که دم از امور سیاسی نزنند ولو بششق شفه خیلی از آنها معنون و مسرورم که داخل نشدند باری ما را باینگونه مطالب دخلی نیست با روحانیت قلوب و ارواح کار داریم .

جناب اخوان الصفا از عزا زیل سؤال نمود

فرمودند شیطان یکی نفس اماره است که امر بیغی و فحشا میکند و دیگری بعضی نفوس بظواهر آراسته و در باطن کاسته

بحسب ظاهر و صورت بشرنند و در سیرت و نیت سبب ضایع و لسی
اذانیل نام شخصی است .

خطاب بزائرین کلیبی نژاد

باید بسیار مسرور باشید که در چنین روزی بارض مقدس
رجوع نمودید و واقعا از تدین و صفای طینت شماست که در یم
ظهور تا ندای الهی را شنیدید فوراً اجابت گرفتید تا باین
روز مبارک رسیدید
رسیدید چقدر صدمه از رومیان و مسلمانان و غیره دیدید
باز استقامت نمودید بالاخره تمام وعود انبیاء را در حق خود
محقق دیدید عنقریب بشماها افتخار کنند که ما هم نژاد کلیبی
هستیم و ما مبارک مومن شده ایم و زبان بستایش شما گشایند
باید بسیار بسیار مسرور باشید که در یم ظهور محرم نشدید بلکه
فائز شده و تریب مقدسه مشرف گشتید و در ارض مقدس فلسطین
در ظل رایت رب الجنود وارد میشوید این وعده صریح است
انبیای الهی تصریح نموده و بشارت داده اند یهود بحسب
ظاهر ظاهر بارض مقدس مراجعت نموده عزت قدیمه را خواهید
یافت من از شما بسیار راضی هستم و روح جد بزرگوار حضرت
خلیل را در ملکوت ابی شاد کردید در پناه جمال مبارک
باشید مرحبانی امان الله . و در مقام دیگری فرمودند "هیچ

نقطه ای در دنیا باین هوا و صفا و منظر و مناخ نیست در این کوه
(کرمل) انبیای بنی اسرائیل شبهارا برا زونیا گذرانیده اند
هر قدمش موطنی اقدام انبیاء است عنقریب قسم ^{یهود} باراضی مقدسه
مراجعت میکنند بحسب ظاهر ظاهر مراجعت نموده عزیز میشوند
بطوری عزیز میشوند که محسود اعداء و مغنوب اودا میشوند این
امر و اراده الهی است و هیچ چیزی مانع آن نمیشود سلطنت
داودی و حشمت سلیمانی جلوه گر میشود این اراضی غبطه
عالم میشود مرکز صنایع و علم میشود عکا و حیفا وصل میشوند
تمام اراضی بایر را آباد و دایر میکنند .

هو الله

ای پروردگار در کتب و صحف بواسطه انبیاء اخبار فرموده ئسی و
اسرائیل را بشارت داده ئی و نوید بخشید ه ای که روزی آید
اسرائیل نوید امیدوار گردد و اسیر ذلت کبری عزت ابدیه یابد
آنقوم پریشان در ظل رب الجنود در ارض مقدسه سروسامان
یابند و از اقالیم بعیده توجه بصهیون فرمایند ذلیلان عزیز
گردند و مستمندان توانگر شوند گنایان نام و نشان یابند و
مغوضان محبوب جهانیان شوند . حال ستایش ترا که روز آن
آسایش آمد و اسباب سرور و شادمانی حاصل شد اسرائیل
عنقریب جلیل گردد و این پریشانی بجمع بدل شود شمس
حقیقت طلوع نمود و بر تو هدایت بر اسرائیل زد تا از راههای

دور با نهایت سرور بارش مقدس ورود یابندای پروردگار وعده
خویش آشکار کن و سلاله حضرت خلیل را بزرگوار فرماتوئی مقتدر
و توانا و توئی بینا و شنوا و دانا . ع

درباره مدیرجریده المومنین

این شخص بغیال خودش در صد دقلم وقع شجره مبارکه
برآمده ولی خودش نمیداند که منادی امرالله گشته جمالقدم
میفرماید هرکس باذیت ماقیام کند خودش مبلغ امرالله است
این شخص روزنامه نویسن مینویسد ای وای مسلمانان اینها در
شیکاگو یکمال حریت مسجد بنا نموده اند در قلب امریکامشروع
الاذکار میسازند آیا کسی نیست آیا همتی در اسلام پیدا نمی
شود که چه وجه بکند؟ باری بواسطه مقالات مندرجه ایسن
روزنامه دونفر تصدیق نموده اند اینها منادی امرند و نمیفهمند .
نمی‌توانند بشجره امر صدمه بزنند اما بشخص من آنچه بخواهند
بکنند میتوانند شیخ محمود مفتی مصر رديه ای نوشته ضمنا
نوشته ازخضوع و روحانیت فلانی (حضرت عبدالبهاء) هیچکس
تردید و انکاری ندارد خواستم بنویسم چرا منکر دارد جناب
اخوی منکرند لاغیر ملاحظه فرمائید علم امرالله باعلی قبل
عالم نصب شده جناب میرزا محمد علی میخواهد باین بیورد
خیلی تماشا دارد . فوالله الذی لاله الاهو اگر بتوانند بامر

الهی ادنی ضرری وارد آوردولی بشخص من آنچه بخواهند
بکنند میتوانند من میخواهم انشاء الله که اینها باعث منعم^{شوند} کاس
شهادت را بنوشم خیلی ممنون و متشکر میشوم اگر چنین کاری
بکنند منتهای آرزوی من است در وقت صعود مبارک دوچانته
از آثار مبارک را دادم که محافظت کند چونکه ماشغول
بودیم تمام را مخفی کرد حال آنها را نگه داشته است که
بعد از مردن من آنها را بیرون بیاورد و به مشتبهات نفس
خود عمل کند فوالله الذی لاله الاهو تمام اینها هر یک
بذاته باعث خسران عظیم است ملاحظه فرمائید من از روی
صداقت خودم دوچانته آیات از آثار مبارکه را تسلیم او کردم
و او در عوض اینطور معامله میکند باری هیچکاری نمیکند و شود
راقبرین زیان و خسران مینماید بحر اعظم موجی میزند و ایسن
کفها را بساحل میریزد . مرحبا فی امان الله .

بمناسبت ورود پسر حاجی حکیم هارون همدانی (آقامیرزا
مهدی) که از بیروت وارد شده بود و جناب حکیم هارون ضیافتی
در حضور مبارک دادند فرمودند :

حالا با آقامیرزا مهدی صحبت میکردم میگفتم که باید بسیار
مسرور باشی که پدر مومنی داری اگر پسر ملك الملوك عالم
بودی چنین شانی نداشتی چونکه میبینیم ملك عالم فانی بحت
میشوند و اثری از آنها نمی‌ماند ولی مومنین یوم ظهور تا ابد

الدهر زنده و ماتی هستند چنانچه امروز قریب سه هزار و پانصد سال است که از ایام موسی میگذرد تازه من دارم استدلال بجهت ثبوت او میگویم دیروز تصادفاً بجهت شخص فیلسوفی که گفته است انبیاء مانع از ترقیاتند مینوشتم و اشتباه او را ثابت میکردم و ثبوت حضرت موسی را برایش مینوشتم ملاحظه نمائید چه سلطنتی است اعظم از این؟

برعکس او را میبینیم فرعون را ملاحظه نمائید آثاری از او نیست اسبی ندارد رسی ندارد و این اسم مختصر هم از او برده میشود بواسطه اینست که معاصر حضرت موسی بوده است و الافراعنه بسیار بودند باری آقامیرزا مهدی انشاء الله تحصیل را تکمیل کنند من با ایشان کار دارم احبای الهی در هر حال مویزند بشرط آنکه نه فقط خیالشان منحصر بنفس خودشان باشد و از بی تحصیل ثروت و مقام بروند و بگویند من که حکیم شدم باید تا آخر عمر راحت باشم و چنین و چنان بگویم بلکه باید نیت خیر داشته باشند که خود را خادم عالم انسانی بدانند رنج خود بطلبند و راحت دیگران اگر باین حالت موفق گشته آنوقت مویدهستند تائیدات الهیه حاطه میکند اشخاصیکه علوم مادیه تحصیل می کنند و از عوالم روحانی محرومند ابداً از آنها ثمری ظاهر نخواهد شد اما احباء که بنصوص و اوامر و نواهی الهی رفتار میکنند مویزند احباء باید در علوم ظاهره هم بین الامثال

و الاقران ممتاز باشند باید اول نمره بشوند و اگر تحصیل طب میکنند باید معلم بشوند تا بتوانند دیگران را هم تربیت کنند و چند نفری را درس طب بدهند تنها طبیب شدن کافی نیست احباء باید اینطور باشند باید رضای جمال مبارک را در نظر بگیرند و باشخاص نظر نکنند مثلاً بگویند چون جمال مبارک خواسته که من خدمتگذار عالم انسانی باشم باید باین شخص خدمت کنم علاج نماید دوش را تسکین دهد و زخمش را مرهم نهد و او را از هر حیث راحت و آسوده کنم احباء باید اینطور باشند والا نتیجه و ثمری ندارد.

آقای اخوان صفا از بزرگان علی الهی سؤال نمودند فرمودند: ما با گذشته کاری نداریم ما مضی مضی و ما سیاه تیک فاین قم فاغتم الغرضه بین العدمین اگر شخصی از آنها در این روز مومن گشت او از جواهر وجود محسوب است اگر درختی در ازمنه سابقه ثمری داشته ولی حالا خشک و بی ثمر گشته پوپ خشک است دیگر او را درخت نمیگویند امروز باید فایده و ثمری داشته باشد خلاصه ما باید بی نتیجه بیریم حال را باید غنیمت بدانیم و در پاره‌های سرسبز و شاداب باشیم.

یحیی در قبرس

حضرات امریکائیه متصل کاغذ مینویسند و میخواهند به ایران بروند و وطن جمال مبارک را زیارت کنند نوشتنم حال مقتضی نیست حال ایران منشوش است و امنیت نیست انشاء الله من بعد خواهید رفت خیلی مزه دارد تماشا دارد یحیی در قبرس است رضوان علی پسرش خادم کلیما شده و احمد پسر دیگرش - پروتستان شده و سایر اولادش هر کدام در یک منسجلاب - غوطه میخورند و رسوائی بیار آورده اند غوست بروید و ببینید در - چه زیان و خسروانی هستند با وجودیکه مانند دولت انگلیس و باین اقتدار از احوالیت میکنند باز هم باین حالت است و لسی ما در سجن اعظم در بحبوحه بلا کارمانرا پیش بردیم تائیدات متابعه متواصلا میرسد هر قدر بلایا و تضییقات شدت پیدا میکند شعله این آتش فروزانتر میشود چه اشتعالی است چه انجذابی است چه نوری است چه روحی است .

یکوقت در طهران قنصل انگلیس در جمعی گفته بود " یکی است در عکا در سجن عثمانیان باین وقار و عظمت وجه و چه و یکی است در قبرس در نهایت بیعرضه گی و بی لیاقتی " باری غوست بروید و تماشا کنید اینجا است نزدیک است ببینید در چه حالی است "

از طهران تا عکا در عرض راه ارض مقصود هر کس را دیدیم التماس دعا داشت و میخواست اسمش حضور مبارک ذکر شود تمام این اسامی را یاد داشت کرده جناب میرزا اسحق و منده تقدیم کردیم فرمودند " شما همیشه حاضرید و ناظر چنانست مکتوبی است نوشته ام بجهت شما این همه کار دارم ببینید با وصف این مکتوبی نوشته ام بسیار مفصل است یک کتابی است (۱) بفرستید طهران سواد کنند و جمیع اطراف ارسال دارند بسیار جامع است انشاء الله بروید باید عالم را زنده کنید چونکه هیکل عالم مرده است .

میرزا اسحق خان حقیقی عرض کرد مگر فضل حق شامل شود ما همچو لیاقتی نداریم . فرمودند : " این درخت راکه ببینید اگر بخود نگاه کند ابد از خود امیدی ندارد و مایوس است لکن امیدش چون باین امواج بحر محیط است که ابر میفرستد باران میریزد نسیم رحیم میوزد و پرورش میدهد سبز و خرم میشود شکوفه و سرگ میدهد آفتاب هم میتابد بالاخره بارور و دارای میوه و ثمر میگردد همین است که حس کرده اید اگر انسان

(۱) این لوح فصل در جلد دوم مکاتیب عبدالبهاء درج است

صفحه ۱۰۵ شروعش اینست " حمد خدا که زندان بهر یاران ایوان فرمود "

حس نکند وی بنواقص خود نبرد و در صد تکمیل نباشد سنگ است انسان که مایوس شد و از خود فانی گشت امیدوار میشود ما هم بفضل و عنایت جمال مبارک امیدواریم و انشاء الله شما هم بار و رومر خواهید بود مطمئن باشید " بعد هم شیشه عطر خالص آورده سر و صورت ما را معطر و مسح فرمودند " من میخواهم سر و صورت شما مانند ایام سلف که کهنه معمول داشتند و مسح میکردند مسح کنم که انشاء الله موید و موفق باشید " بسیار خوب برونند بصلاح دید و مشورت احباء مشغول شوند بعد روی باین ثانی نموده فرمودند: " شما برادران و خواهران زیاد در آنجا دارید من میخواهم چند نفر از اهالی ایران را به امریکا بفرستم حال شما بروید . مرحبانی امان الله درینا جمال مبارک باشید "

لوحی بجهت شخصی در کانادا نازل و مناسبت آن -

چنین فرمودند (گویا این شخص مسس کروک باشد که شوهرش بنام دکتر کروک بوده که خیلی در اوایل تصدیق خانم با مشارالیه مخالفت میکرده و خوشش نیآمده که در منزلش محافظ و مجالس منعقد شود و احباء در منزلش تردد نمایند و از اینکه شما اغلب اوقاتش را صرف خدمات امریه میکرده و کمتر با امور خانه داری و شوهر داری میرسیده متادی و ناراحت گشته و اختلاف فکری در بین ایجاد شده بود و همین مناسبت خانم عریضه بی بحضور مبارک عرض نموده دعای مبارک را خواستار

بوده که توجهی فرمایند یا محبت خانم کم شود یا او منقلب شود و مزاحم خانم نباشد حضرت عبدالبهاء هم الواحی صادر و دستوراتی میفرمایند و بعد ها خود دکتر هم تصدیق میکند و در عالم امر مقام شامخی پیدا میکند زیرا اول در زمره - فلاسفه و دانشمندان بوده و طبیعی مشرب و با معلومات و آزاد - منش و خیلی با نفوذ و مقتدر بوده ولی با دیانت زنش مخالفت میکرده پس از آنکه تصدیق میکند و منقلب میشود هر وقت با رفقا و هم مشربها، خود ملاقات میکرده میگفته " ان الطريق الذی سلکنا لیس طریق الکمال کما نظن " و میگوید باید ره چنان رفت که ره روان رفتند و راه خود را تغییر دهیم (قوله جل جلاله .

عظمت کلمه الله را ملاحظه فرمائید این دختر آمد اینجا نامزد شخصی بود در امریکا که از اکابر و افاضل آنجا بشمار میرفت همه توصیف از او میکردند و قتی که این دختر آمد باینجا بسیار روحانی شد مکتوبی بمن نوشت که من بینهایت باو تعلق دارم استدعا میکنم دعائی بکنید محبت من زائل شود چونکه مومن نیست ابد قبول همسری او را نمیکم پدر و مادر آنجوان هم مکتوبی بطرز دیگر نوشته منم موکدا باو نوشتم که باید محبت در حق شوهرت داشته باشی یعنی شوهر کسی و حتما این کار را بکنید بالاخره عروسی کردند بعد هم شوهر تصدیق

نمود حالا هردو رفته اند در کانادا و خدمت امر و تبلیغ مشغولند .

صرف نهار در بیت مبارک

عموم مسافرین وعده زیادی از مجاورین در بیست مبارک برای صرف نهار واصفای بیانات مبارکه دعوت داشتند آفتابه لگن روی میز گذاشته با آب گرم و صابون مدعوین دودست خود را شسته و حضرت عبدالبهاء آبدست میدادند و حضرت شوقی افندی هم در کنار مبارک ایستاده حوله های سفید تمیز بدست گرفته بفرود فرد احبا میدادند که دستها را خشک کنند بعضی رندی کرده صورت را هم با آب گرم و صابون میشستند پس از آنکه همگی سر میز قرار میگرفتند حضرت عبدالبهاء غذا میدادند و خدمت میکردند و بیاناتی میفرمودند " که الحمد لله بفضل و عنایت جمال مبارک ما در بقعه مبارکه نورا در ظل عنایت جمال مبارک در اینجا جمع شدیم اینگونه مجالس بصرف فضل و عنایت تشکیل میشود قدر این مجالس را باید دانست هر يك از مسافت دوری و یا يك نشئه و شوروی آمده جز رضای الهی مقصودی نداریم بساط محبت والفت است باید احباء خادم بشر باشند بهمدیگر مهربانی کنند بلکه خود رافدای یکدیگر کنند دوست را تنها دوست نداشته باشند بلکه به دشمنانهم محبت کنند و دوست انگارند این مردم چون ازباده

محبة الله ننوشیده اند نیمفهمند و لسی شما که در ظل عنایت جمال قدم تربیت شده اید بجمع من علی الارض باید مهربانی کنید و تکافه افراد انسانی خدمتگذار حقیقی باشید نه اینکه حرفی وزبانی باشد بلکه از جان و دل و از روی ایمان و عقیده باشد نه برای اینکه مردم بدانند خیر بلکه برای اینکه جمال مبارک خواسته است و رضای اوست الی آخر بیاناته الاعلی .

بمناسبت سرخصی میرزا اسحق خان حقیقی

آقامیرزا مهدی اخوان صفا و میرزا

حبیب الله صمیمی .

جسد عالم مرده است شما باید بسهم خود شرکت کنید همت و فداکاری کنید انشاء الله که شما سرورا سالما مستبشرا لارواح محیباللعظام الهم خواهید رفت برای خدمت امرالله میروید و انشاء الله مویدید و موفق باحباب ایران بگوئید امروز دولت و ملت در صدد قلع و قمع یکدیگرند حال وقت شماست همتی بنمائید و گوی سعادت برائید بهدایت خلق پردازید اقلا هر نفسی در ظرف یکسال یکفررا تبلیغ و هدایت نماید اگر بطلوات هم شده انسان میتواند يك نفس را در ظرف یکسال زنده کند و اگر زیادتر تبلیغ کرد چه بهتر ولی اقلا

یک نفر را تبلیغ کند من در تمام شبها که خواب نیمروم و بیدار هستم در نهایت تبتل و انکسار و تضرع و ابتهال از آستان مبارک جمال قدم استدعا میکنم که احبای خود را در هر حال موید فرماید و یقین است که خواهد فرمود اگر این تضرعات من نبود حال نه استخوان من مانده بود و نه استخوان احباء پس احباء آنچه را که بخواهند باید بکمال عجز و زاری از آستان جمال قدم بطلبند هر گاه بعراق رفتید احبای الهی را فردا فرد تحیت مشتاقانه برسانید و بگوئید از اختلاف شما بسیار مکدر و محزون بودم حال بحمدالله خبر ائتلاف رسید بینهایت خوشحال و مسرور شدم اوایل از بس محزون بودم قطع مراسلات کردم ولی حالا بسیار مسرور و مشتاق ایشان حقیقتا اگر خدای نخواستند ادنی اغیراری بین دو نفر از احباء حاصل شود سایرین باید بکمال جد و جهد سعی نمایند و همت گمارند که رفع اختلاف بشود بزودی رفع کنند که اگر یک دو روز بماند ریشه میگیرد احباء باید صلح باشند و در امور عموم خلق الله خیر خواه باشند احباب و اغیار یکسان اند فرقی نگذارند ما بجهت اصلاح خلق شده ایم لاغیر .

بعد باحضرات که مرخص شدند معانقه فرمودند باین نحو که من با شما صافحه و معانقه میکنم شما هم باید یک یک از احباء را ببوسید و بیوئید فی امان الله مرجبا

بعد هم که مرخص شدند فرمودند وداع بد چیز ی است ولی چه باید کرد رسم شده است خوب بود برداشته میشد چونکه حزن میآورد .

قضیه جناب حسین صدقی بسیار جالب و شنیدنی است آشنائی بنده با ایشان در مسافرخانه رحمانی حیف پیدا شد بعد که جنگ اول جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ شروع شد و بنده بایران آمدم لوحی بوسیله کارت پستال رسید که خبر آمدن حسین صدقی را داده بود بنده مدتها منتظر بودم که از ایشان خبری نشد تا در سنه ۱۹۱۹ که خیلی اوضاع ایران مخشوش و هرج و مرج بود و آدم کشی و نا امنی در نهایت رواج یکمرتبه دیدم یک نفر آدم کینکی با کلاه گگوی کردی و موهای ژولیده وارد شد معلوم شد حسین صدقی است در قشون عثمانی و در کت العماره بوده از سرحد ایران وارد خاک ایران شده و کرمانشاه پیاده آمده و خود را بمن رسانیده مشارالیه چون عسگر عثمانی و قراول بوده شبها کشیک داده نمیی خوابید و عادت کرده بود تمام شب بیدار و بالعکس روزها میخوابید منم از موقع استفاده کرده اسلحه باو دادم که تمام شب دور حیات میچرخید و من تنها و محسود اعدا را مراقبت میکرد و من راحت میخوابیدم در صورتیکه در آن اوقات اغلب اشخاص را - خانه بگیر میکردند و از هستی ساقط مینمودند گویا این مامور

غیبی را حضرت عبدالبهاء از برای حفظ و تسلی من فرستاده بود
چند ماهی در منزل من بود بعد هم سفرهای تبلیغی
با طرف نمود و در هر جا آثار باهری از خود بیادگار گذارد
رحمته الله علیه رحمة واسعة .

بیمناست نیست لوحی که از جناب حسین صدقی فرزند
جناب میرزا موسی حسرف بقاء از بنداد بمناست اختلاف احمای
آندیسار بدست اینجناب افتاد که اصلش را تقدیم محفظه
آثار کرمل نموده سوادش را ذیلا درج کنم .

هو الابهی

یا ایها المشتاقون المهتزون من سریان نسیم محبت الله من
ریاض ملکوت الابهی تالله الحق ان ملائقة تقدیس جواهر التوحید
من هیاکل التفرید یشتاقون الیکم وبالاخص هذا العبد البائس الابق
الخاضع المنکسر المسکین وادعوالله ان یهیا لی من امری رشد او یرزقنی
مشاهده وجوه الاحبا وموانسه المطالع النور انیه فی محفل الوفا
رب یسر لی هذا العطاو اسکرنی بهذا الصبها و نورصری بمشاهدة
الانوار الساطعه من وجوه الوداء الاتقیانک انت الکریم المعطی
الرحمن الحمد لله معطی الارزاق النعماء فصل النقطة البارزه عنهما
الماء مکور الشمس البارزه فی اوج الاسماء وناشر النجم الحسنس
فی کنائس الهوا وموقد السرج الساطعة فی زجاج الوفا وجعلهم

کواکب ملکوتیه الابهی والصلوة والبهاء والنناء علی النفوس القدسیة
التي خضعت وخشعت ونجعت و سجدت لكل تراب موطا
لاقدام احباء الله ثم یا اصفیاء الله علیکم بالاتحاد والاتفاق والا
حتراز عن الشقاق والاستبعاد من اهل النفاق کونوا از مسه
واحدة ملکوتیه وجنودا مجددة لاهوتیه و هیئته متحده اجتماعیه
یظهرکم الله علی کل ام والمطل و یعلی کلمتکم بین الشعوب
والقبائل والطوائف العالم وینصر بجنود وفود من جبروت -
الابهی وجحافل وکرائب هاجمة من الملاء العلی و اذا اختلفتم
یذهب فیضکم وینقطع سبیلکم و ینضب جیبکم و یقل نصیبکم
و یفرطیبکم و یغلب اعدائکم و یستولی علیکم شانیکم و یتشتت
شملکم و یتفرق جمعکم و یظلم انوارکم و یغرب شهابکم و یافل
کوکبکم و یتفرق موبکم و یغور مائکم و یفور نیران عذابکم و -
تصبحون اجساما لاروح لها وکأوس لا صبها فیها و زجاجا الاسراج
و لا منهج و لا معراج وانی ابتهل الی الله ان یفتح علیکم
ابواب التوحید فی جمیع الشئون منزها عن التحدید والتقلید
و متوسلا بذیل التفرید و التجرید لعمر الله ان قلب عبدالبهاء
لا یفرح الا لوحدة الاحبا و احیاء اصفیاء الله واسئل الله
ان یمن علی بهذا الفضل العظیم ع

آقای رضای قباد

مرحوم آقا رضای قباد شیرازی بسیار مخلص و خد متکذار بود با وجودیکه بسیار پیر و شکسته شده بود ولی در نهایت خلوص خدمت میکرد شب و روز در پی اجرای اوامر مبارک میکوشید در واقع وقتیکه دنبال کاری میرفت مثل اینکه کسی او را - تعقیب میکند لا ینقطع میدوید و اغلب کارهای بیرونی و رسانیدن پیغامها بوسیله او انجام میگرفت ضمنا عشق غریبی بخوانسدن جراید داشت و اکثر روزنامه های ایرانی که باسم مبارک بعکاس میرسد میخواند و خلاصه مندرجات قابل عرض را میآید حضور مبارک و در ضمن دوسه کلمه آنرا عرض میکرد امروز هم مانند سابق شرفیاب شد و از اخبار ایران و از طرز مشروطیت و - حکومت فعلی سخن بمیان آورد فرمودند " ما نه استبداد صرف را میخواهیم و نه آزادی بحت ما بامور روحانی و تعلقات عالم ملکوتی کار داریم اگر در ایران آزادی مطلق بدون تعرض بشود برای ما فایده مترتب نیست چونکه ما باید در سبیل جمال مبارک مورد هزار گونه اذیت و سب و لعن واقع شویم و اذیت و نقیمت بکشیم هرگاه مثل سایرین راحت باشیم کاری نمیتوانیم بکنیم و فایده ای نخواهیم برسرد امروز مسلمانها آزادند چه فایده ای از آنها عاید میشود نه آزادی انسانرا

تنبیل میکند ما نه مثل سابق گرفتن و ستن و زدن میخواهیم و نه مثل سایر ممالک آزادی مطلق را دوست داریم در هر حال ما باید فانی فی الله باشیم جمعی در عناد فانی فناپذیر هستند یعنی تمام همت و اوقات خودشان را در بخل و عناد صرف میکنند برخی فانی تحصیل میباشند در تمام احوال مشغول مرور و مطالعه هستند شب و روز میخوانند و آبی فراغت ندارند هر گروهی در رشته مخصوصی و شغل بخصوصی فانی صرفند ما باید فانی فی الله باشیم و از ماد و نش فارغ و آزاد گردیم"

میرزا مهدی فرزند حکیم هارون

در باره میرزا مهدی (محصل طب در دانشگاه فرانسوی بیروت) فرزند حکیم هارون که مرخص شده بود فرمودند " میرزا مهدی وقتیکه رفت خوشحال رفت بهتر از وقتیکه آمده بود مسلم است نصایح الهیه مانند نسیم بهار است سرور و نشاطی بخشد و تر و تازه میکند و صحبت های سایرین مانند باد خزان کسالت و حزن میآورد حمد خدا را که نسیم الهی بفضاشم رسید و سرور یافت یقین اثر میکند"

اوضاع ایران

حال ایران بسیار منخوش است بعدها خوب میشود

ملاحظه نمائید اول باد میآید هوا ابری میشود باران میبارد
تکړک میآید برف میآید یخ بندان میشود بعد بهار میآید ما هم
امید داریم بعد از این انقلابات بهار جان پرور کشف نقاب
کند در ضمن بیانات مبارکه قنصل ایران وارد شد پس از
تواضع فرمودند " بله من نوشتم تقریباً چهار ماه قبل از
این نوشتم تا دولت و ملت مانند شیر و شکر بهم دیگر آمیخته
نشوند نتیجه مطلوبه حاصل نمیشود دیدید؟ روح نحس
" (مقصود روزنامه روح القدس) بچه بی ادبی و جسارتی زبان
بقدر گشوده بود؟ و از شاه تکذیب کرد بود اینها شاه را وادار
و مجبور میکنند دیگر بچه رو امید خدمت و توقع نعمت دارند و -
رعایت و حمایت او را میطلبند باری الحمد لله بهائیان در این امر
ابدا دخالتی ندارند و در امانند تمام این انقلابات برای اعلاء
امر است خودشان میدانند که جاده را میگویند " بعد بجناب
میرزا محسن افغان فرمودند مسافرین همدانی (کلیبی نژاد) را ببرید
زائرات امریکائی میسیس کوپرو میسیس گودال را ملاقات کنند اول مغرب
بدیدن حضرات دسته جمعی رفتیم پس از تعارفات لازمه حضرات از
مسافران کلیبی نژاد سؤال نمودند چطور بهائی شدید؟ آیا اول مسیحی
بعد هم مسلمان بعد هم بهائی شدید یا طور دیگر؟ خواهشمندیم توضیح
دهید حضرات گفتند " مادر اول که یهودی بودیم حاضر نشدیم ن

اسم حضرت مسیح و حضرت محمد هم نمیشدیم تا چه رسد باذعان
حقانیت آنها ولی وقتیکه بهائی شدیم ایمان بحقانیت آنها
آوردیم پس ایمان ما بوسیله تعالیم حضرت بهاء الله شد که
برده ها را پاره کرد و چشم ما را بینا نمود و بی بحقانیت آنها
بردییم .

زائرات امریکائی و مهمانی در بیت مبارک

این مهمانی مال حضرات زائرین کلیبی است از فضل جمال
مبارک در این حفله و در این مائده جمع شده اند کلیبی مسیحی
و فرقائی یکی از شرق و دیگری از غرب و هر یک از یک نقطه
بخصوص وارد این ارض شده اند تائیدات ملکوت ابهی است
که اینها را در این سجن اعظم مجتمع نموده و متحد کرده
این جلسه یک نمونه ایست که باید در آینده تمام اهل عالم
در ظل خیمه وارد شوند و در سایه یک شجره مستظل شوند
و کل از یک کاس بنوشند و از یک سرچشمه سقایه و سیراب گردند
اینگونه مجالس تاثیرش بعدها ظاهر میشود تائیدات کلیبه
خواهد نمود در شرق ممنوع بود که نساء و رجال در یک
نقطه مجتمع شوند در این ظهور نساء حکم رجال را -
پیدا کرده ابداء فرقی در بین نیست در ظهورات سابقه مواسات
و اتحاد مختص یک یا دو طایفه بود ولی ظهور اعظم باعث اتحاد

کل عالم شده منحصر بفر د نیست ندای عمومی است و وحدت
عالم انسانی "

یکی از علمای مشهور خراسان مرده
است

جناب حاجی میرزا حیدرعلی عرض کرد که یکی از علمای
مشهور خراسان مرده است فرمودند " اینها علمشان بچه چیز
است بچه چیز عالم میشوند؟ بفقہ و اصول؟ " حاجی
عرض کرد بنماز خواندن هر کس بیشتر نماز بخواند عالم تر است
فرمودند " اینها پنجاه سال درس میخوانند که بمعلوم بی
بیرند باز در یوم ظهور محرم میمانند برعکس مبینیدیک
شخص امی بی علم فائز میشود این است که میفرمایند
اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلیکم ملاحظه نمائید یکی مدتها در -
تجارت زحمت کشیده است و رسم تجارتی را خوب میداند و از
حساب و کتاب و دفتر داری آگاه است ولی تجارتش سودی
ندارد و بازارش رونقی ندارد اما یکی هیچ زحمت نکشیده است
در کسب و کار تجارت وارد میشود و کارش بخوبی پیشرفت می
کند در اینجا یک نفر خیلی مدبر بود پرسیدم فلانی چطور
است گفت ای و جاهل است گفتم کارش چطور است گفت خیلی
خوب است گفتم کار خودت چطور است گفت متحیرم امشب

امشب چه بخورم نان امشب نداریم باری اینطور است و اینطور
اشخاص بسیارند ولی باید تائیدات الهیه در پی باشد و شامل
حال گردد والا بی نتیجه است .

چای باید از هر حیث خوب باشد

چای بحضور مبارک بردم دو قوری در ظرف تمیزی یک
قوری چای و دیگری آب جوش بود و دو استکان که یکی ماسو
از آب جوشیده و دیگری خالی با روپوش سفید و یک قند ان
قند متبلور بردم فرمودند " بسیار چای خوبی است چای باید
اینطور باشد قند خوب چای خوب آب زلال پیاله پاک و از هر
حیث خوب و تمیز باشد والا خوردنش بهتر است . " هذه الامه
لا تصلح اواخرها الا بما صلحت به اوائها "

فرمودند " بزرگان مصر میخواهند وهابی بشوند عقاید
وهابیان را پیش گیرند شاید بحرب و ضرب و جنگ و جدال و -
و قتال بتوانند با ارواثیان مقاومت کنند و پیش بروند حضرات
رو بتدنی واضمحلالند این بهانه است این وسائل را بهانه
مینمایند الخریق یتشبث بکل حشیش اما نتیجه ندارد ابدا
فایده ندارد چون پایه اش محکم نیست و مبتنی بر اساس
الهی نیست همین فکرها اسباب تفرقه و زیان آنها میشود
باید بفهمند در اول چه چیزی سبب ترقی اسلام میشود

و پیروی از همان اصل بکند اصلاح امور با افکار سیاسی و حمیه وطنی درست نمیشود بخصوص وقتیکه بخواهند تقلید هم بکنند و محقق البته ما فوق مقلداست اللاحق لایسبق السابق السابقون اولئك المقربون ولما نسوالله والذی ینصره الله لاشفا له الامن الله ومن ینصره الله فلا خذل له والعکس بالعکس هذه الامه لا تصلح اواخرها الا بماصلحت به اوائلها"

جناب آقارضا تازگی چه داری ؟

خطاب بجناب آقا رضای قناد فرمودند " تازگی چه داری ؟ در باره اغتشاش روسیه و قتل یهود و حبس اهل دوما آنچه از جراید خوانده بود معروض داشت فرمودند بعد از اینها خوب میشود من از یک چیز متاثر شدم که یکوقت نوشته بودند دو نفر بشهر مسکو وارد شدند یکی دختر و یکی پسر وارد هتل شدند هتل چی از وضع حرکات ایشان بتعجب درآمد اینها ایذا خواب نداشتند هتل چی خیال سوئی در باره آنها کرد غوررسی نمود بعد بحکومت اطلاع داد حکم شد اینها را - بگردند گردیدند و اوراق آنها را دیدند که جزئی اختلاف رای مابین حضرات است یکی میگوید من اول برم و نارنجک را بزنم دیگری میگفته است من برم و سبقت گیرم باری بعد از آنکه معلوم شد خیال نارنجک زدن داشته اند و خلاف سلطنت امپراطور

بودند و جمهوری میخواستند حکم شد آنها را ببرند به سبیره وقتی حضرات را میبردند فریاد میزدند (مردم ما فدائی شما هستیم) ملاحظه نمائید فدائی تراب چه تفاخری میکنند پس فدائی رب الارباب چه باید بکند یکوقتی تولستوی خواست در روسیه جمهوری بشود اما بطوری شروع بعمل نمود که کسی بی نبرد بفعل مردم را آگاه کردنه بقول چنانچه چند پارچه ده داشت و هر دهی رعایای بسیار این دهات را - بعدد رعایا تقسیم کرد و آنها داد و یک قسمت هم برای خودش گذاشت مابقی را بآنها داد و باین نحو عمل مساوات کرد و خواست جمهوریت را عملا نشان دهد و همدرایکسان نماید تا برابر باشند خیلی مرد عالمی است خواستم که او تصدیق امر مبارک کند مکتوبی هم با او نوشتم عیالش خیلی از وضع مکتوب مسرور شده بود یکوقت خواستم آن زنی که تاتر حضرت اعلی و جناب طاهره را نمایش میداد بفرستم که با او صحبت کنند رفتت باسلامبول آقا خان و شیخ احمد او را مخمود کردند از بس دروغ گفتند و تهمت زدند سرد شد مخمود شد ملاحظه نمائید شخصی بسیار منجذب است بعضی با او صحبت های - مخالف میکنند مخمود میشود و از آن حال انجذاب خارج میشود و یکوقت هم یک کلمه حرف باعث هدایت و احیای جمعی میشود یکوقت یک علاج سبب شفای شخصی میشود و یکوقت هم

همان علاج علت هلاك اومیشود وقتی بیانات حضرت خلیل زمانی نصایح حضرت کلیم گاهی آیات و نفحات حضرت مهیج وقتی تعالیم محمدی و وقتی نفحات قدس ابهائی منتج و مثمر است .

کیکهای عکا

حکیم هارون بگو ببینم با کیکهای عکا چه میکنی؟ (۱) این کیکها انسان را بیدار نگه میدارند تا بذکر و حمد مشغول شود بعضی نقاط هستند که هم کیک دارند و هم پشه و هم کسه مثل ناقضین انسان را اذیت میکنند میگزند و فرار میدهند .

حاجی میرزا حیدر علی عرض کرد قربان لوح میرزا یوسف خان را پیدا کرد م فرمودند کثر الله خیرک زاد الله توفیقک حقیقتا میرزا یوسف خان موفق است یک شخص مهمی را با عمل

(۱) کیکهای عکا مسرور است ولی تا کسی بچشم خود ندیده باشد نمیتواند باور کند چه کیکهای اذیت کننده ای است و چقدر زیاد است خود نگارنده یاد دارد که در یکی از اوقات که وارد شدم هردویام را تا نزدیک زانو سیاه نمود مثل اینکه جوراب سیاه پوشیده ام .

خالص تبلیغ کرده اینست که جمال مبارک میفرماید و نصیر من قام علی نصرت امری بجنود من الملائه الاعلی و قبیل من الملائکه المقربین " امروز هر فردی باید قیام بتبلیغ نماید و زمان بتبلیغ بگشاید و این عالم بشر را که سرتاپا خطر است نجات دهد و راحتی خویش را فدای آن دلبر یکتا نماید اصطلاحی است ایرانیها میگویند روغن ریخته را نذر شاه چراغ میکنند باید این جسد ترابی و این آسایش موقتی موهوم را صرف خدمت امر کنند و در خدمت بامر او نثار کنند ماعدای او معدوم صرف است این گیاه خشک را باید فدای آن نخل باسق نمود و این قطره بی ارزش را فدای امواج بحر محیط او کرد "

اعانه فقرا (۱)

هفته ای یکی دو مرتبه فقرا مستمری داشتند و از دست مبارک پول میگرفتند حضرات فقرا که اغلبشان عاجز هم بودند دور تا دور بیت مبارک صف بسته کنار دیوار بی ایستادند و قتیکه جمعیت بحد کمال میرسیدند و دیگر کسی نیامد حضرت

(۱) اینها گداهای پیشه ای بودند که مرتباً حقوق داشتند و از دست مبارک پول میگرفتند ولی مستحقها را اصبحهای زود بین الطلوعین عبا مبارک را بسر کشیده تک و تنها بدر منزلهای آنان تشریف میبردند

عبدالبهاء دور زده با دست مبارك هر يك را بفرخور احتياجش وجهی عنایت میفرمودند بعضی هم پول گرفته از پشت جمعیت می رفت و در ته صف قرار میگرفت که دو مرتبه بگیرد حضرت عبدالبهاء اکثر آنها را با سم صدا میکردند و اگر هم کسی دو مرتبه میخواست بگیرد میفرمودند منکه بتو دادم بیا باز هم بگیر این دفعه اطفال مدرسه و فقرا وارد شدند حضرت عبدالبهاء فرمودند پول بدهید که خودم بآنها بدهم تا کیف کنم و تشریف بزنم و تقسیم پول بین فقرا فرمودند. اطفال بهائی صبحهای جمعه هر يك خط و مشق خود را بحضور مبارك میآوردند اغلب را تصحیح و غلط گیری میفرمودند و سهر يك انعامی هم میدادند تمام این مشقها بخط نستعلیق و سرمشق از جناب مشکین قلم بود بهمین لحاظ تمام بچه های بهائی خوش خط بودند و این رویه مبارك هسته مرکزی کلاسهای درس اخلاق اطفال بهائی کنونی گردید.

(بقیه باورقی صفحه قبل) و بقدر کافی وجه نقد میبرد اختند روزی يك كوچه را رسیدگی میکردند سالی دوست سیصد دست لباس و چندین عبا و آذوقه خانه و زندگی بآنها عنایت میفرمودند و بهر بیچاره مفلوکی بيك نحو خاصی دلجوئی و مساعدت میکردند اهالی عكا بطور عموم خواه غنی خواه فقیر خواه يهود یا مسیحی یا مسلمان هر يك با اوز مخصوصی مورد عنایت بودند و از يك راهی و طرزى الطاف کریمانه بآنها ^{میرسید}

دکتر محمد خان محلاتی

شخص باید متوکل باشد - تاکنون مترجم صحیحی پیدا

نشده

حاجی میرزا حیدر علی درباره آقاسید ناصر باقراف عرض کرد آقا میخواهد از میرزا محمد خان دکتر سؤال کند که آیا نزد آقا سید اسدالله میماند یا خیر؟ فرمودند "چرا نمیایستند بسیار خوش میگذرد در ضمن هم تحصیل میکند خودش استطاعتی ندارد وقتیکه از اینجا رفت میگفت بیش از چهار ماه نمیتواند زیست کند شخص باید متوکل باشد و متوجه باشد آنوقت تمام عالم زمین و آسمان او را خدمت میکنند. در ایران ممکن نیست تحصیل طب شود چونکه درس میدهند طب ایرانی است و فایده ندارد باید تحصیل طب را با اسلوب جدید نمود اروپا بهتر است در بازرسی چنانچه باید و شاید امر الله علو نموده است و آتش محبت الله در نگرفته البته در این حکمتی است هنوز آتش روشن نشده است يك علت هم اینست که تا کنون مترجم صحیحی پیدا نشده یعنی مترجمی که معنی لغت را بداند نه اینکه فقط صحیحیت کند بعضی از اوقات مترجم بهتر از اصل ترجمه میکند باید مترجم معانی کلمه را درک کند مثلا بعضی از ابنای فرس هستند که مینویسند و میخوانند بلکه شعر هم میگویند

اما باز در زبان فارسی کامل نیستند هرگاه مترجم صحیح پیدا
 میشد که هم فرانسه خوب و هم انگلیسی خوب و کامل میدانست
 بسیار مفید بود و خیلی میشد کار کرد .
 قاضی عکا و جمعی از اغیار وارد شدند یکسر بالاخانه بیت^{به}
 رفتند فرمودند اگر قصوری شود احباء مکدر نمیشوند ولی اگر
 قدری دیرتر حضرات را ملاقات کم میرنجند ببخشید و تشریف
 بردند .

مقام اعلی - جبل کرم

انظروا جنون دولت ایران و دولت الاتراك كيف نفوا
 بهاء الله من ايران و بغداد و روم ايلي الى عكا هم نفوه بقصد
 ان يهدوا اساس امر البهاء و ما علموا بانهم قدموه احسن خدمه
 للبهاء هم اعداوه الارض و وضعوه فيها ولاكنهم لا يشعرون لابلد
 لليهود ان يؤمنوا بهذا الظهور لان ليس لهم مفروا ما مستقبل الكرم
 اني الان ارى جميع الجبل يتلاء لاء بالانوار والفاء من
 البواخر في اسكده حيفا و اري تيجان الطوك على الارض و هم خاضعو^ن
 يمشون على ارجلهم و يبكون و يحطون الورد و الازهار على رؤسهم
 و يقصدون الروضه المباركه و المقام الاعلى - المسيح لما وضعوا
 اكليل الشوك على رؤسه كان يرى تيجان الطوك على الارض بعينه
 و لكن ما احد غيره كان يرى ذلك و اني ارى ايضا الان عدا عن

الانوار مستشفيات للمرضى و مدارس و دور للعبزه و مشارق الازكار
 (نقل از دفتر خاترات موجه دكتر ضياء بغدادى)
 در مقام ديگرى و قتيكه جلوى باغچه هاقدم ميزند و مشى
 ميفرودند چشم مبارك مدتى بعكا و دريا خيره شد پس از چند
 لحظه سكوت فرمودند من خيلى جاها را ديده ام هيچ جا
 صافى هوا و صفاى مقام اعلى را ندارد عنقریب اين كوه را آباد
 ميكنند عمارات عاليه ساخته ميشود مقام اعلى بي بهترين وضعى
 و مجللترين طرزى ساخته ميشود تمام باغچه بندى شده با
 گلهائى رنگارنگ مطرز ميشود طبقه بندى شده از دامنه كوه تا
 مقام اعلى نه طبقه و از مقام اعلى تا قله كوه نه طبقه
 از جلوى دريا تا مقام اعلى يك خيابان ميشود باغچه بندى و
 گلكارى ميشود زائرين كه با كشتى ميآيند از دور قبه مقام اعلى
 را زيارت ميكنند سلاطين ارض سر برهنه ملكه هاى جهان از
 جلوى خيابان مقام اعلى با دسته هاى گل سجده كنان به
 زيارت ميآيند زانو زده بخاك ميافتند و تاجها را نثار مى
 كنند " بعد با آقاى رحمت الله خادم خطاب و فرمودند " دوسه
 دانه از اين كدو هائيكه كاشته اى بى در خانه كه براى من
 آشر كدو درست كنند " و تشریف بردند

بقیه شرح زندگانی در کلیه بیروت

جامعه امریکائی موسم بس

Syrian Protestant College

سال آخر مدرسه متوسطه بیایان رسید و باخذ شهادت
نائل آمدم بهار سال ۱۹۰۸ را در بیروت و تابستان را عالییه
لبنان با اتفاق میرزا رضا خان طهماسب که بعدها در تبریز
ملقب به شمس الاطباء گردید گذراندم مشاراً الیه اخوی زاده
نجف آقا است که از روسای طایفه علی الهی بشمار میروند ایشان
از همکلاسیهای ما و هم اطلاق بنده بودند چون بسیار جوان
خوبی و دوسه سال با هم محشور بود و اکثراً با حضرات پروتستانیها
آمیزش داشت متمایل بدیانت مسیحی شده بود و قتیکه احباء راهم
دید و رفتار و کردارشان را سنجید حب امرهم در دلشان راه
یافت و صحبتهای امری را میشنید و در مجالس پروتستانیها نقل
قول میکرد یکروز آمد و جزوه رده ای بقلم پترزوی ایستون
که از مبشرین پروتستانیهای تبریز بود همراه آورد و گفت
این جزوه را حضرات بمن داده اند بنده جزوه را خدمت
جناب میرزا ابوالفضل بردم و قضایا را بعرض رسانیدم و خلاصه
اعتراضات حضرات را شفاها معروض داشتم جناب میرزا ابوالفضل
مریض و بستری بودند در مهمانخانه تشریف داشتند از بستر
بلند شده عبا بدوش کشیدند و نشستند فرمودند قلم و کاغذ

بیاور تا جوابهایش را بدهم بقدر یکساعت تقریر فرمودند و بنده
یادداشت کردم در وسط صحبت حالشان منقلب گشت وضعی
دست داد دراز کشیدند و فرمودند فی امان الله شما بروید منکه
حالم بهتر شد خودم جواب را مینویسم
بفرمای آنروز بنده به هتل رفتم فرمودند من جواب
بطری ایستون را نوشته ام حاضر است با پست بحضور مبارک
تقدیم کنید که هر طور صلاح میدانند معمول فرمایند بنده
جزوه را با پست با آمریکا فرستادم و حضرت عبدالبهاء اینجزوه
را بزبان اصلی فارسی و ترجمه انگلیسی آنرا در آمریکا طبع
نموده و اسم این جزوه را برهان لامع گذارند که امروزه -
جزوه مشهوری است در بین احباء رایج است خلاصه سال
تحصیلی بیروت شروع شد مجددا در کلیه و در کلاس قرشمن
داخل شده و سال را گذرانیده مجددا در تابستان بعالییه
لبنان رفته و در عین السیده که بین عالییه و سوق الخرب -
است و جای با صفا و خوش آب و هوایی است گذرانیدم و در
کلاس *Sofomose* وارد شدم آن سال هم گذرانید
و یک تابستانهم با اتفاق جناب دکتر یونس خان افروخته
و بدیع افندی بشروه ای (یک جوان باهوش بوده و بابل
و مخارج میس بارنی که بعدها به مادام دریفوس معروف شد
و کتاب مفاوضات را طبع و نشر نمود تحصیل مینمود) در مقام

اعلی در جبل کرمل تابستان را گذرانیدم و گاهگاهی هم بعکا مشرف میشدم و بعضی اوقات هم حضرت عبدالبهاء برای - زیارت مقام اعلی تشریف میآوردند اتفاقا یکوقت تشریف فرما شدند که فانی مریض و بستری بودم (۱) عیادت فرمودند اظهار عنایت کردند خوشه انگوری که بدست مبارک بود به فانی عنایت فرمودند خوردم و پس از چند ساعت خوب شدم و شفا یافتم آن چه کسالتی بود که لذت هزار سلامتی را دربر داشت و مزه آنرا مادام العمر فراموش نمیکنم چه تبی بود که نشئه ای فنا ناپذیر داشت چه بیماری بود که شب و روز سرمست و - سرشارش میباشم و آرزوی تکرارش را میکنم بسا شبها بخیالش بخواب میروم که شاید بار دیگر آن منظره روحانی را ببینم و بزبان خفی میگویم :

گر طبییانه بیائی بسر بالینم

بدو عالم ندهم لذت بیماری را

ولی افسوس "تمتع من شمیم عرار نجدو ما بعد العشیه من عرار" دیگر در این عالم این منظره را نخواهم دید و - باین آرزو میروم .

(۱) چند شبانه روز تب شدید داشتم آنهایکه اطرافم بودند میگفتند خیلی سخت بوده .

حضرت عبدالبهاء در مواضعیکه بمقام اعلی تشریف میآوردند تمامی را از مصائب و بلاهای جمال اقدس الهی و شهادت حضرت اعلی صحبت میکردند و از فضا و هوای کرخل توصیف میفرمودند و از اینکه فضل الهی شامل این بندگان نالایق شده و در ظل - رحمت حضرت اعلی جای داده بیاناتی میفرمودند که این کوه مقدس خدا منتهای آرزوی انبیاء است و مطاف ملاء اعلی تمامآ بشارت این محل و این ظهور را داده و نهایت آمالشان این بوده که در چنین روزی و در چنین موقعی باشید و ببینید در اینجا خیمه صلح اعظم برافراشته میشود و نظم بدیع الهی اساسش گذارده میشود تمام این اراضی بایر آباد و دایر میشود قوم یهود که قریب دو هزار سال پراکنده بودند مجتمع شده و - باراضی مقدسه بازگشت خواهند نمود در ظل امرالله وارد می شوند از اینجا مدینت الهیه بعالم میرسد و جهانیانرا آسایش و رفاهیت میبخشد قدر این موهبت را بدانید چنین هوائی و چنین مکانی برای دیگران میسر و مقدور نیست فضل و موهبت جمال مبارک است که ما را شامل شده مصداق " یختص برحمته من یشاء " قرار داده .

سال اول و دوم طب در دانشگاه بیروت

سال اول طب را به هرزحمت و مرارتی بود گذراندم و -

حرکات مذبحی هم در عالم امر میکردم و از خدمات مرجوعه عائله مبارکه و مسافرتین ارض مقصود وجه از حیث خدمات تلامذه بیروت آنچه از دستم ساخته بود فرو گذارنمیکردم الواح و - مراسلاتی که از ارض مقصود میرسید با طرائف میفرستادم و عریاضی هم که میآمد تقدیم میکردم اوراق و مکاتیب حضرت ابوالفضائل را میرساندم و وسایل راحتی مسافرتین زائرین از حیث ویزای تذکر و خرید بلیط و هدایت و راهنمایی واردین را بقدر وسع توانائی خود فراهم میکردم و این هدیه ناقابل من مورد قبول اجبای الهی واقع گردید و همیشه از این توفیق بشکرانه الطاف الهی میبردازم و اما سال دوم نطب سال پرزحمت و مشقتی بود اولاً - میبایستی امتحانات دوساله طب را بدهم یعنی هم بفاکولته طبی امتحان بدهم و هم بهیئت متحنه دولت عثمانی که از اسلامبول میآمد ثانیاً مخارج کم رسی نموده بولم بموقع نمیرسید حتی ۲۵ لیره ورودیه امتحانهم نداشتیم ثالثاً کثرت گرفتاری - شب و روز جسم را ناتوان و رنجور مینمود به بیمارستان رفتم و بستری شدم و استعلاج نمودم در ساعات تنهایی با حضرت عبدالبهاء را زونیاز میکردم و عریضه منظومی را با آه سوزان و چشم گریان و دل بریان بساحت اقدس مولای مهربان حضرت - عبدالبهاء تقدیم داشتم واقعا سال عجیبی بود از هر طرف بلیات و ناراحتیهایی گوناگون حمله نموده و مرا بیچاره و زبون

ساخته بود و هر وقت مکتوبی از پدر میرسید تمامش شکایت وآه و ناله بود از آمدن سالارالدوله و غارت خانه و گرفتاریهای بی دریغی حکایت مینمود اعصابم را خسته و خورد مینمود و جسمم را ضعیف و روحم را افسرده کرده و قوای بدنی را بکلی از بین برده بود و چند سطر ذیل قسمتی از عریضه منظومه ای است که در خاطر مانده و میفهماند بچه آتش سوزانی میسوختم و میساختم و در چه حالت یاس و نومیدی و افسردگی و بیچارگی بودم و تحصیل میکردم و بیمارزه حیاتی ادامه میدادم :

ای حضرت عبدالبهاء	ای مرکز عهد بهاء
وی بانی بیست خدا	دستم بگیر دستم بگیر
عبدالبهاء احسان بکن	جان مراقبان بکن
قربان گیسوان بکن	دستم بگیر دستم بگیر
عبدالبهاء خود آگهی	هم جان ستان هم جاندهی
هم هادی هر گمراهی	دستم بگیر دستم بگیر
عبدالبهاء بیچاره ام	بی چاره و آواره ام
چون طفل در گهواره ام	دستم بگیر دستم بگیر
ای یهوه ورب جلیل	رحمی بکن بر این غلیل
وی منجی حزب خلیل	دستم بگیر دستم بگیر

در جواب عریضه لوحی عنایت شد که واقعا شفای علت و در ساق فاروق مروض گردید تمام هم و غمم زایل شد هر دردی را فراموش

کردم و با يك نشاط تازه و فرح بی اندازه بی زندگی را از سر گرفته مشغول اكمال تحصیل شدم چند روز بعد هم لوح دیگری رسید که بیشتر مورت مسرت و مایه نشاط شد و اینک سواد دو طفل را لوح اضع را ذیلا مینگارم قوله جل جلاله :

ای ثابت میثاق نامه رسید مختصر جواب مرقوم میشود فرصت نیست از حوادث کرمانشاه خائف مباش. صحت انشاء الله کامل شود امید آنست که از امتحانات مصون باشی .

و در لوح دیگری میفرماید جلت عظمته :

ای ثابت بر پیمان اشعار آبدار در نهایت حلاوت بود لفظ فصیح و مضمون بلیغ داشت قریحه ها بمنابه چشمه ها است از بعضی آب شیرین بجوشد و از بعضی تلخ و نمکین حال الحمد لله از قریحه موهبت صریحه آن ثابت میثاق آب گوارا نبهان نموده باید بشکرانه بردازی که طبع سیال است و جان و وجدان - مود بفیض حضرت ذوالجلال لکن باید این ماء سلسبیل را در مدائح رب جلیل جمال قدم اسم اعظم روحی لاحبائه الفدا سبیل نمائی و به محامد و نعوت او بردازی زیرا عبدالبهاء قاهره و اسم اعظم دریا است چون ستایش دریا نمائی شامل قطره نیز گردد یا بان الهی را تکبیر ابدع ابهی برسان و علیکم البهاء الابهی ع ع .

طولی نکشید که این عریضه منظم سرود عمومی شد تلامذه

الکلیه در اغلب مجالس مترنم و شوری در سرها ایجاد مینمودند جناب حاجی میرزا حیدر علی آن پیر روشن ضمیر از شنیدن نشر کیف میکرد و حظ وافر میرد در این سنوات که حضرت عبدالبهاء به دیار مصر و اروپا و امریکا تشریف فرما شدند بیروت مرکز مهم امری شده بود جناب میرزا ابوالفضائل آن دریای علم و خلوص در بیروت تشریف داشتند مسافرین لا ینقطع در ایاب و ذهاب بودند آنچه لازمه خدمت بود با عدم استطاعت انجام میافت تلگرافات و الواح مبارکه بوسیله این عبد بحضرت ابوالفضائل میرسید از یکطرف تحصیل مینمودم و از یکطرف ساعات فراغت یعنی موقع استراحت را حصر در خدمات امریه میکردم واقعا وضعیت - بیروت و احبابش مرکز توجه و عنایت حضرت عبدالبهاء گردید مرتباً تلامذه میآمدند در الواح هم در توصیه آنها صادر میگشت .

و در لوح مبارکی که بافتخار آقای عباس خان فرزند سعید الملك رشتی موسم باکبر که یکی دیگر از تلامذه بیروت بود چنین میفرمایند قوله روحی له الفداء : " جناب آقا میرزا حبیب الله سلیل شخص جلیل سعید الملك در بیروت است در حق او نهایت مواظبت را مجری دارید جمیع نهالهای جنت ابهی در بیروت البته از رشحات سحاب عنایت همواره در نهایت طراوت - و لطافتند عبدالبهاء عباس

موقعیکه حضرات دهقانها وارد بیروت شدند فصل تابستان

بود و این بنده در جبل لبنان بودم جناب میرزا محمد باقر خان دهقان اطفال را در جبل لبنان جای داده بنده را بشام و بعلبک بردند چند روزی سیر و سیاحت نموده مجدداً به لبنان عودت نمودیم .

حضرت ابی الفضائل در بیروت

موقعیکه عده محصلین و واردین بیروت زیاد شد حضرت ابی الفضائل هم به بیروت تشریف آورده اول یک خانه محقری را اجاره فرمودند بعد به هتل نقل مکان کردند . در آن ایام عده واردین روز افزون بود لاینقطع یک دسته میآمد و یک دسته میرفت و هر کس هم میشنید حضرت ابی الفضائل در بیروت است بکمال شوق و اشتیاق طالب دیدار میشد و به ملاقات میرفت این فاضل و فیلسوف شهیر با قدی - خمیده و دستهای لرزان مشغول پذیرائی میشد و تمام کارها را بایستی خود بنفسه انجام دهد ابداراضی نمیشد که احدی خدمت او را بکنند مثلاً میخواست به میهمانان جای بدهد خودش میرفت و آب میآورد قوری را روی چراغ الکلی میگذاشت استکانها را میشت با دستمال ابریشی پاک میکرد حبه قند میانداخت و فرد فرد واردین جای میداد هر قدر استدعای می کردیم و اصرار میورزیدیم که شما بنشینید و اجازه بدهید ما جای

درست کنیم قبول نمیفرمودند خلاصه دوسه ساعت صرف چند فغان پای میشد و راضی نمیشدند که کسی خدمت ایشانرا بکند بلکه مایل بودند خدمات دیگرانرا عهده دار شوند مگر بحضور ایشان عرض میشد و کمال الحاج و اصرار و ابرام التماس میکردیم و تقاضا و درخواست مینمودیم که اجازه فرمایند ما ها خدمت ایشان را انجام دهیم و خرید بازار را عهده بگیریم قبول نمی فرمودند باز بکمال عجز و التماس عرض میکردیم اوقات شریف شما خیلی گرانبها است حیفاً است صرف جزئیات بشود خوبست آنرا صرفاً تحریر بفرمائید و سطر هم که نوشته شود برفع امر است باز قبول نمیفرمودند قضیه بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء عرض شد شاید امر مبارک صادر شود و ایشانرا ملزم فرمایند که قبول یک خدمتکاری بنمایند حضرت عبدالبهاء فرمودند ابداً مزاحم ایشان نشوید و کسی دخالت بکارهای ایشان نکند و ایشانرا بمیل خودشان بگذارند زیرا همین قسم مطلوب ایشان است حتی در یکی از توابع مبارکه خطاب باین عبد میفرمایند " در مصیبه بیروت نقطه ای فوقانی آفتاب گیر هوا گیر منزلی بجهت - حضرت ابوالفضائل تهیه نمائید و کسی در امور ایشان دخالت ننماید .

قصه عجیب و شرح تصدیق حضرت ابی الفضائل یکی از داستانهای غریب و شیرین امر بشمار میرود و هدایت ایشان

پوسیده کربلای حسین نعلبنده یک شخص عای و بیسواد بود موجب شگفت همگان است مرحوم استاد حسین یا کربلای حسین دکان محقری دم دروازه حضرت عبدالعظیم داشت و هرکس الاغ یا اسبی داشت و میخواست نعل کند بمجردیکه دست بکار میشد مشتری را مشغول میکرد یعنی دم حیوانرا بپایش بسته و لبچه را بدست الاغ میداد و خود شروع به تبلیغ مینمود یکرز جناب میرزا که میخواستند حسب المعمول بزیارت بروند و درحال انتظار جلوی دکان ایشان قدم میزدند استاد حسین جلو میرود و سلام میکند و عرض مینماید آقا سؤال دارم میگویند بگو عرض میکند شنیده ام که میگویند حدیثی است که اگر درخانه بی سگ باشد آنجا ملائکه نیاید این حدیث صحیح است یاخیر؟ میرزا میفرمایند بله صحیح است استاد حسین میگوید آقا شیخ قضیه برای من مشکل شد میفرمایند چرا؟ میگوید باز شنیده ام حدیث شریفی هست که هر یک از این قطره های بارانرا یک ملائکه حمل میکند آیا این حدیث صحیح است؟ میفرمایند بله عرض میکند جواب شما بر مشکلات من افزود و کار را سخت تر کرد زیرا بایست حساب بایستی اصلا در بعضی خانه ها باران نبارد در صورتیکه اینطور نیست جناب میرزا میفرمایند این سئوالها بتو نیامده راه خودرا گرفته و میروند در این موقع مکاری با -

الاغهایش میآید و جناب میرزا عازم بقعه حضرت عبدالعظیم میشوند و از مکاری سؤال میکنند این شخص نعلبند چه میگوید چه اطلاعی درباره او داری عقیده اش چیست؟ شخص مکاری میگوید آقا ولش کن این حسین بابی معروف است گوش بحرفهایش نده ولی همین مسئله جناب میرزا ابوالفضائل را وادار بتجسس و تحری حقیقت میفرماید تا بالاخره جناب آقا محمد علی - ماهوت فروش سبب هدایتشان میشود . . .

خلاصه حضرت ابی الفضائل دبیروت ماندنی شدند و کتاب جامع خود را که قبلا موادش را تهیه کرده بودند مشغول بک نویسی شدند این کتاب جوابی بود که برای کلیه معارضین امرالله یک قسمت این بنفسه یک کتاب میشد - بر اینم این اثیم بود قسمت دیگر آن که آنهم یک کتاب قطوری میشد جواب ازلیها و دلایل قاطعه ظهور جمال اقدس ابهی قسمت دیگر برای طبیعیون و مخالفین امر مبارک قسمت دیگر عهد و میثاق الهی و ذلت و خسارت ناقصین بود حسب المعمول روز ها بعد از فراغت از دروس مدرسه و مریضخانه - بحضور ایشان میرسیدم و پاکات و تلگرافات را تقدیم میداشتم و از ورود و خروج مسافرین و اطلاعات امری را بعرض میرساندم و اگر مطلب امری در یکی از جراید یا مجلات بود سرمقاله و عنوان مقاله را بطور اختصار اطلاع میدادم یکرز در کتابخانه کلیه

در موقعیکه جراید و مجلات را تفحص میکردم چشمم باعلاسی خورد که در مجله یسوعیه لویزشیخوان دانشمند شهیر کاتولیکی نوشته بود (کتاب نقطه الکاف تالیف پرفسور برون) جناب میرزا ابوالفضائل بدون مقدمه فرمودند شما بروید مطبعه یسوعیه بیروت بنمایند آقای لویز شیخو صاحب مطبعه مذاکره نمائید که اگر من بخوام کتابی در مطبعه ایشان در حدود یک هزار صفحه چاپ کنم جزوه میدهم و ایشان طبع نمایند قیمت صفحه و قیمت کاغذ خوب با خط درشت را معین نمائید تا مشغول شویم ضمنا فرمودند (۱) این سئوالی را که میگویم بنویسید و تلامذه بیروت يك يك امضاء نموده بفرستید که پرفسور برون استاد السنه شرقیه در دانشگاه کبریج - جواب بدهند بنده سئوال مذکور را نوشته با مضای رقفا - رسانیدم مراسله را سفارشی کرده با درس پروفسور برون فرستادم در ظرف ۱۲ روز جواب فارسی بخط خود پرفسور براون رسید که واقعا بهترین سند قیمتی از مجعولیت و --

(۱) جناب میرزا ابوالفضائل از طرف تلامذه بیروت سئوالی از پرفسور برون نمودند که ماخذ و مدرک این کتاب از کجاست پرفسور جواب داد که این کتاب را از کتابخانه گوینو تهیه نمودم معلم ^{کرده است} میشود محمد خان قزوینی اضافاتی بکتاب کرده و تقدیم کتابخانه گوینو

مخدوشی کتاب نقطه الکاف منسوب به حاجی میرزا جانی شهید است مرحوم میرزا وقتی که این جواب را دیدند نزدیک بود از شدت سرور برقصند و دائم درخنده و کیف بود و بطوری اظهار بشاشت میفرمود که بوصف و تحریر نیاید مخدوشی و نشر کتاب مورد نظر حتی شد و جناب میرزا ابوالفضائل این سند محکم را بهترین حربه دندان شکن برای دشمنان امر میدانست و میفرمود هر قدم امر الهی قویتر میشود و دایره امر وسیعتر میشود دشمنان امر بیشتر میگذرد (و میافتند و تلاش مذبحخانه میکنند بتمام قوی میکوشند و از هیچ تهمت و افترائی فرغ گذار نمیکنند و آنچه بتوانند و از دستشان برآید از برای قلع و قمع شجره مبارکه تلاش میکنند و دشمنان امر هر قدر باهم مخالف باشند ولی بمخالفت امر الله تجهیز قوا میکنند و متحد میشوند و این آیه مبارکه را مکرر میخوانند و ان کان مکرهم لنزول منه الجبال همچنین میفرمودند لوالقیة هذا القرآن علی جبل ^{خاضعا} لرایسته متصدعا من خشیه الله .

باری جزوه ها تماما با کتویس شده و حاضر بود که بمطبعه برود چون فقط منتظر اجازه مبارک بود لذا با امریکا و حضور عرض شد و اجازه خواستیم بلافاصله تلگراف ذیل از امریکا شرف وصول یافت :

از نیویورک - خدا بخش، ایرانی (آدرس تلگرافی نویسنده است) کالج
امریکائی بیروت .

تالیف کتاب بسرعت لازم و در مصرتبیع گردد . عباس

بمجرد وصول تلگراف جناب میرزا ابوالفضل عازم قاهره
شدند پس از چندی در آنجا صعود واقع شد و در جوار رحمت
کبری مقر وماوی گزید و کتابش ناتمام ماند و در موقع بد حالی واغما
دکتر امین الله فرید مجتهد میرزا اسدالله اصفهانی یکقسمت
ازین جزوات را دزدیدند که بنام خود طبیع و نشر نمایند
و شهرت جهانی یابد ولی این عمل ناجوانمردانه سبب تکدر
خاطر مبارک گردید و موجب طردش از جامعه امرالله شد و
لطمه شدیدی بود که بهیکل امرالله وارد ساخت و حضرت
عبدالبهاء میفرمودند این دزدی سبب زیان و خسراتش خواهد
گردید سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون - ان ربك لبا
المرصاد .

باری حضرت میرزا ابوالفضل علاوه بر فضل و کمال صوری
دارای اخلاق بسیار خوب ملکوتی بود مودب متواضع خوش
محضر کم صحبت و روحانی بود اگر کسی طرز شرفیابی او را
در حضور مبارک میدید میدانست که چشم بصیرتی را که او -
داشت کمتر کسی داشت در موقع تشرف عصا را بیرون میگذاشت
دستهای بسته لرزان لرزان وارد میشد تعظیم تمام قد میکرد

بعد از آنکه اذن جلوس فرمودند مینشست با دستهای بسینه
و سرپائین ساکت و غیر متحرک کمالیت فی یدی الخصال بود
و اگر سئوالی میفرمودند که لازم بجواب بود قیام نموده بکمال
اختصار و با دوسه کلمه جواب عرض میکرد بعد مینشست و تمام
مدت حضور سرتاپا گوش بود و مصداق این شعر خواهد :

در حرم عشق نتوان زد دم از گت و شنید

زانکه انجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

و از بیانات مبارکه اگر استفاضه و کمال استفاده رامینمود
و وقتی که از حضور مرخص میشدیم عقب عقب بنظر در میرفت و
چون بیرون میآمد بشاش و خرم و غرق سرور بود و تمام اوقات
شکر میکرد و از فضل مبارک و موهبت الهی سپاسگذاری میکرد و -
این آیه را میخواند " ینون علیک ان اسلموا قل لاتمنوا علی
اسلامکم بل الله ین علیکم ان هدیکم لایمان ان کنتم صادقین "
بلی جناب میرزا ابوالفضل طلبه فی بیش نبودند ولی قوه

کلمة الله و نفوذ و قدرت الهی مشت خاک را رشک
افلاک میکند و عظم رمیم را روح جدید میدهد و یک نفس
ضعیف و هیکل نحیف را اینطور مبعوث میکند که رشک جهانیان
میفرماید که آثار قلمش در شرق و غرب مانند افتاب نور و
حرارت میدهد و طالبین کوی دوست را هدایت و ارشاد میکند
و نفات قدسیه اش مانند مشک معطر اطراف و جوانب رامعنبر

مینماید از حالات مخصوص انحضرت آنکه اگر کسی از او تمجید میکرد بسیار متاثر میشد و اظهار خجلت و شرمساری از قاصور خویش مینمود و از ضعف و ناتوانی و کسالت و نقاهت تاسف شدید میخورد که چرا قادر بخدمت نیست چرا آنطوریکه میخواهد و آرزوی قلبی اوست از عهدہ برنمیآید و قوه و بنیه آنرا ندارد و چنانچه باید و شاید موفق بخدمت و قائم بخدمت نیست میفرمودند آرزوی من اینست که روزی هزار جان داشته باشم و هرآن قربان حضرت عبدالبهاء نمایم در محافل و مجالس ذکر عبودیت و محویت صرفه میگردند العیاذ بالله از خود ستائی در قاموس ایشان کلمه من و انانیت وجود نداشته و وفائی صرف بودند و همیشه زانرا بذکر حق ناطق و از فضل و موهبت صاحب امر صحبت میکردند که اگر فضل حق نبود حال منم مانند سایرین میبایستی در گوشه یکی از مساجد بشغل طلبگی مشغول باشم و هرگاه سؤال میشد که ایمن احاطه علی و معلومات لانهایات از کجا بشما^{بشما} و چگونه برغوامرض مسائل آگاه شدید و عارف حقیقی گشتید میفرمود دروس و تحصیلات من در مدرسه امرالله بوده و هست و این رشحی از طمطم بحر عنایت مرکز میثاق است از خود ابدًا قوت و قدرتی نداشته و ندارم و امثال من در ایران بسیار بوده و هستند و الان هم موجودند که بسبب عدم اقبال حالشان معلوم است ولی آنچه

بر احبباء تابش میکند پرتوی از انوار شمس موهبت محبوب آفاق است که بسصرف فضل و عطا مکرمت شده خوان نعمت الهی گسترده است و در خانه خدا بازاست هرکس میتواند در ظل رایث میثاق استاد ابوالفضل باشد ابوالفضل کیست؟ ابوالفضل چیست؟ حضرت ابی الفضائل همیشه ما را انداز میفرمودند و آگاه و برانتباه مینمودند که دشمنان امر و اعریمنان در کمینند خیلی شما هاباید هشیار باشید و گوی زبان اشخاص را نخورید اهل غرض اول بلباس دوستی و دلسوزی در میآیند تا در دل شما راه یابند و قتیکه خود را جا کردند آنوقت القاء شبهات مینمایند و تیشه بریشه امر میزنند دشمنان امرالله یکی و دوتا و هزارتا نیستند تمام فرق وادیان و احزاب بمخالفت بر میخیزند و این آیه مبارکه را مکرر میخوانند لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاضعا متصدعا من خشیته الله همچنین این شعر سعدی را میخوانند :

از آن مار بر پای راعی زند

که ترسد سرش را بگوید بسنگ

میفرمودند جمیع خلق از نفوذ و غلبه امر حق لسنـرزان -

عراسانند . انتہی